



(۲)

ارزش میراث صوفیه

تألیف آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران چاپ اول سال ۱۳۴۴ ناشر انتشارات آریا

-۲-

ابوالخائیم ملا عبدالرزاق کاشانی همین شوقی را که در تعبیر ملاصدرا در ردیف عشق آمده است ، عبارت از حرکت روحانیة نفوس در طلب لقاء ذات باری تعالی و امیدمندی به نیل اقامت می‌داند . شیخ فلاسفة المشائین ، ابوعلی سینا در پاسخ از پرسش شاگرد خود ابو عبدالله معصومی ، در ماهیت عشق می‌نویسد : چون وجود منشأ خیر و کمالات است و هر یک از افراد ماهیات امکانیه بلحاظ فقر ذاتی و بجهت خروج از حد عدمیت و جنبه وجوب غیره ، شائق و عاشق خیر و کمالات هستند ، از شر و نقصان بیزارند و بلحاظ همین عشق و شوق ذاتی و جبلی ، به مبدأ وجود و خیر و کمال ، دارای قوه و انگیزه فرار از شر و عدم بسوی خیر و وجود و کمال می‌باشند و بقاء و جودی ذاتی آنها نیز همین انگیزه و حرکت است و سرانجام از ذره تادریه بیضاء و از هیولای اولی تا عوالم عقول قدسیه دارای این شوق و عشقند و ذات واجب ، الوجود معشوق همه موجودات ، از مافیل تا عالی ، می‌باشد زیرا مصدر خیر و کمال و جودی بنحو اطلاق است و چون هر یک از موجودات که از مفهوم خیر و کمال بیشتری برخوردار باشد جنبه معشوق بودن او قویتر است ، بنابراین ذات واجب

آقای دکتر غلامحسین رضا نژاد (نوشین) وکیل پایه ۱ دادگستری - از محققان صاحب نظر

مامور

تعالی را معشوقیت در کمال و اطلاق بوده ، وخیر و وجود دراو از حد استقصاء و احاطه علمی و حتی کشف و شهود معنوی خارج است و چون درغایت معشوقیت در موطن ذات غیب الغیوبی خود عاشق و خود معشوق و خود عشق است ، و همه عشقهها پس از گذشتن عاشق از عوالم وجودی و ترقی بغایات ممکنه ، دراو وباو ختم میشوند و چون میان ذات و صفات اوتفاوتی نیست ، پس عشق هم در حاق ذات و موطن عما و کذب مخفی از شئون ذاتیه اوست . اینست که مولانا محد بلخی میفرماید :

عشق آن زنده گزین ، کاو باقی است و ز شراب جانفزایت ، ساقی است

غرق عشقی شوکه غرقند اندرین عشقههای اولین و آخرین

سپس رئیس الفلاسفه ، مراتب ممکنات را از ذرات سافله جهان ماده تا عوالم نفوس الهیه و عقول قادسیه ، همه را متصف ب صفت عشق و شوق مجبول و مفطور بدین انگیزه درونی و غیر مفارق دانسته می گوید : در پست ترین مراحل ناسوت ، هیولی از عشاق ذاتی و جبلی صورت است ، زیرا هر صورت که از آن خلع و گرفته شود بدون درنگ ملبس بصورتی دیگر می شود ، بطوریکه این عشق هستی اوست و هو فی خلق من لیس جدید . نکته ۰۰۰۰۰۰ در این قول اینست که همین خلع صورت ، لبس جدیدی است از صورت و کندن لباس صورت از هیولا همانا پوشیدگی دیگر است و عشق و شوق مزبور در همه موجودات غیر حبه و بسایط و مرکبات علی الدوام ملازم غیر منفک آنهاست - در نفوس و صور نباتات نیز وجود عشق از مجاری قوای تغذیه و نمو و تولید آشکار می شود ، چنانکه در حیوانات نیز عشق از امور غریزی بوده ، بدون آن مهمل و معطل می باشند و وجود تنفر شدید از منافرو حرکت غریزی بسوی ملایم و الفت به برخی از محسوسات و نفرت از برخی دیگر و آرامش طبیعی پس از وقوع مشتبهات ، حتی بعد از غلبه بردشمن ، علاوه بر جهات سه گانه تغذیه و نمو و تولید ، دلیل وجود این حرکت و انگیزه ذاتی است . بویژه که از مشاهده احوال حیوانات بخوبی روشن می شود ، که در تعارض دو عشق ، همیشه حیوان عشق قویتر را بر می گزیند . فی المثل عشق به تغذیه در موقع احساس خطر مرگ لگد کوب عشق بقا می شود و حیوان را بنا گزیر بهر فنظر کردن از طعمه و ادا می کند و قرار را ترجیح می دهد . همچنین است در موقع لذت و قاع با جنس مخالف خود ، که در مقام مقایسه با حس تغذیه ، به نسبت شدت ضعف هر یک جانب عشق شدید را انتخاب و از دیگری صرف نظر می کند و همین قیاس را در انتخاب جنس اصلح برای بقا جنسیت می توان مثال آورد . عشق بصور زیبا و چهره های متناسب جوانان نیز مورد بحث و نقد حکیم مشائی قرار گرفته عقیده دارد که انسان دارای دو جنبه حیوانی و عقلانی است ، اگر عشق بصور زیبا در انسان محرك قوای حیوانی باشد از دو حال خارج نیست : یا بجهت شهوترانی و کامجویی است که در این صورت صد

درصد حیوانی می باشد ، چنانکه از طریق شرعی به مواصلت و ازدواج انجامد مشروع و دارای جنبه بقاء نوع و ممدوح است . و از جنبه عقلانی نیز چون از شئون عقل ، ادراک کلیات است نه جزئیات اینستکه اینکار با همکاری قوای حیوانی واقع شده ، از احساس صورت مستحسنة ، بقویت نیروهای عاقله و نفس ناطقه پرداخته ، انگیزه ای برای تشبیه بعقول مفارقه و نفوس کله در او پدید می آید. در این صورت چنین عشقی در عداد عشق ظرفا و اهل فیت و عارفان شمرده می شود و بفضیلت انسانیت که همان ظهور و تجلی کاملتر الهی در صور زیبا و اندام معتدل و مزاج سالم است ، دسترسی حاصل می کند و به همین لحاظ پیغمبر اسلام (ص) فرموده است :

«الانبياء حوائجكم عند حسان الوجوه زیرا الظاهر عنوان الباطن .

عشق و شوق آنچنانکه در نفوس نباتیه و حیوانیه و انسانیه مورد فحص و بررسی واقع شد ، در نفوس الهیه و عقول قدسیه نیز موجود است . زیرا نفوس کامله انسانی و نفوس فرشتگان ، سزاوار ادراک و معرفت حقتعالی و صفات جمال و کمال اوست. لیکن در انسان کمال و استعداد کاملتر شدن هر دو موجود است. ولی در فرشتگان حالت قوه و استعداد نیست ، بلکه همه فعل محض و به نسبت درجه قرب و بعد از علت مراتب معلولیت به تفاوت درجات منسوبند و بقول کریمه قرآنی: «منهم ركب لا يسجدون ومنهم سجد لا يركعون» بهر حال ذات حق مطلق به جهت اینکه علت اولی یا علة العلی می باشد منبع خیر و شرف و جمال و کمال مطلق است و هر مخلوقی ، اعم از مخلوقات امریه یا خارجیه ، شائق و عاشق بوجود و مجموعه ای از اتحاد با این خیر و کمال مطلق می باشند و چون حرکت شوقیه ، برای نیل به خیر و کمال ، و تشبیه بصفات او ، در همه معلولات علمی قدر مراتبهم جاری است ، پس هر معلول سافل عاشق علت خود است و بسوی خیر و کمال آنعلت حرکت می کند. این حرکت از مراتب و درجات وجودی هر موجود بطور تصاعدی میگذرد تا با قرب مراتب یعنی حضرت واحدیت که معشوق مطلق کل ماسوی است منتهی شود . و اینکه انسان الغیب میفرماید :

فرشته عشق نداند که چیست ایساقی بخوان جام و گلابی بخاک آدم ریز
از جنبه علم ارتقاء جبلی فرشتگان ، بعالم واحدیت و قاب قوسین او ادنی ثم دنی
فقدانی می باشد.

فلسفه فراع سبزواری ، ملاحادی - در تعلیقه خود بر اسفار صدار المتالیهین که عشق و شوق را مرکز موجودات دانسته است می گوید: عشق اعم از وجدانی و فقدانی است و در تفصیل ایندو عقیده دارد که عشق حقتعالی بذات خود و نیز عشق عقول و نفوس بذات او دارای حیثیت وجدانی است که مرکز وجودی و علت حفظ همه موجودات می باشد.

مانند کمال اول ، و نیز شوق مرکوز در موجودات موجب طلب مفقود است مانند کمال ثانی و حرکت که سبب نیل بغایت کمال مطلوب در فواعل امکانیه می باشد. در توضیح کمال اول باید گفت ، هر ماهیتی دارای اوصاف و شئون است که تحقق آن ماهیت بدون آنها ممکن نیست. از این اوصاف و شئون که ذاتی اوست بکمال اول تعبیر کرده اند مانند ماهیت انسان که دارای نفس ناطقه و قوه اندیشه و تعقل کلیات است. این اوصاف در ماهیت انسان ذاتی است و کمال اول او نام دارد. زیرا که مرکوز وجدانی اوست. ولی همین انسان که به انگیزه عشق و شوق درونی و مرکوز در سرشت خود، بسوی آنچه که در مقام فعلیت فاقد آن است ولی قوه نیل بدان را دارد حرکت کند و بغایت مطلوبه خود نائل گردد و مرکمالی که از این طریق در او پیدا شود آنرا کمال ثانی گویند. زیرا بالنعل فاقد آن بوده ، و در مقام حرکت شوقیه و طلب کمال آنرا تحصیل کرده ، و اجد آن شده است. سبب تسمیه این دو کمال باول و ثانی وجدان و فقدان و یا فعل و قوه بوده است، بدین مناسبت که فعل و وجدان را اول و قوه و فقدان را ثانی گفته اند. طبق عقیده ملاصدرا، عشق همیشه در هر شیئی حاصل است خواه در وجود کمال و خواه در حال فقد کمال مزبور. لیکن اشتیاق و میل مرد و صاحبند برای شیئی در حال فقدان کمال. پس عشق در جمیع موجودات ساریست و شوق در همه موجودات ساری نیست بلکه اختصاص دارد به آنچه که در شان اوفقدان تصور میشود و در نتیجه هر موجودی در حال کمال اول عاشق و در فقدان کمال شائق است و فیلسوف متاله مذکور در صفحه ۶۷۳ اسنار جلد سوم می فرماید : فاذا ثبت ان کل موجود سواء كان بسیطا او مرکبا فله حیات و شعور فلامحاله له عشق و شوق .

در توضیح قسمت اخیر عبارت منقول از ملاصدرا (فلامحاله له عشق و شوق) باید گفت : طبق نظر حکیمان متاله وجود نوع واحد و نسخ دارد و بسیطی است که اختلافی در ذاتش نیست مگر بحسب حدود و درجاتی که در واقع منشا اختلاف ماهیات و ممکنات و اجناس و فصول آنهاست. پس در نفس وجود تفاوتی ملحوظ نیست بجز کمال و نقصان یا شدت و ضعف و غایت کمال وجود ذات واجب الوجودی باشد که از لحاظ شدت در کمال نامتناهی بوده است و بجز او برای هر یک از معلولات امکانیه و موجودات و ماهیات بهره ای از کمال است که در مقام مقایسه نسبت بمعلولات و ماهیات دیگر دارای کمال و فیض وجودی خاص بوده و از فیاض علی الاطلاق کسب فیض میکند و کمبود هر یک از وجود بحسب حدود آنهاست در معلولیت و موجودیت. پس حقیقت وجود بهیچ روی اقتضای نقص و تناهی و محدودیت ندارد و نقص و تناهی و حدود از لوازم معلولیت و ماهیت است. زیرا امکان ندارد که معلول در مرتبه وجودی باعلت خود مساوی باشد و گرنه یکی از آنها از حیث علیت و بنام علت بر دیگری که از عنوان معلول برخوردار است برتری نخواهد داشت. از جانب

دیگر هر چیزی که معلول چیز دیگر نباشد مانند ذات واجب الوجود ، نقصی در وجودش ملاحظه نمی‌شود. در اینصورت عشق و محبت اولذاته فی الذاته می‌باشد و نیز هر چیزی که معلولیت در آن بیشتر و واسطه‌های علل و معلولی تا واجب الوجود زیادتر باشد ناقص‌تر و هر چه از ماهیات و ممکنات که از حیث ساسه علل و معلول نزدیکتر بذات حق تعالی باشد از جهت وجودی کاملتر و تمام‌تر است . پس با توجه بدین مقدمه هیچ موجودی از ماهیات امکانیه برای رفع نقص خود و حرکت بجانب خیر و کمال تا قرب مبداء و وصول بحق محض ، خالی از عشق و محبت الهی و عنایت ربانی نمی‌باشد. زیرا در صورتی که موجودی از این انگیزه و حرکت کمالیه الهیه خالی شد ، هماندم بهلاکت می‌انجامد و در نتیجه هر چه در دار تحقق و وجود آید دارای خیر و کمال نسبی بوده و عاشق مراتب خیر و کمال بیشتر و تمام‌تر و دارای حرکت عشقیه و بیکمال و خیر مطلق می‌باشد . و از عدم و نقص و شرف‌فراری است ، همان‌که ساسه عاقل و معلول از هیولای اولی تا ذات واجب تعالی بیکدیگر مربوطند ، از حیث تحلیل عامی هیولی از جهت وجودی تمام و کامل نمی‌شود مگر بصورت و بدین ملاحظه عشق هیولی بصورت لازم ذاتی اوست و بهمین قیاس صورت نیز کامل نمی‌شود مگر بصورت خود و حواس انسانی بتمامیت نمی‌گراید مگر بوجود نفس و نفس به نوبه خود نیازمند به عقل بوده و عقل هم جز بذات واجب الوجود کمال و بقا حاصل نمی‌کند. پس لامجاله بقول ملا صدرا هر مرتبه از مراتب علل و معلولات در قوس صعودی عاشق و شائق مرتبه کاملتر از خود است تا بذات حق تعالی منجر شود که در اینصورت چون در حاق ذات و مرتبه احدیت هیچ چیز دیگر راه ندارد ، ذات غیب الغیوب و کنز مصون خود عاشق و خود عشق و خود معشوق است و حدیث «من عرف الله فقد كل لسانه» صادق آید. زیرا ملائکه مهمه که بقول عارفان اسلامی اول ما خالق» می‌باشند و از بسیاری عشق و محبت ، به صفت نیفتگی و سرگشتگی موصوفند ، در پیرامون ذات باری تعالی بحال هیمان و عشق شدید ، چنان از خود بیخبرند ، که : «زمعشوق بممدوح نمی‌پردازند» و بقول سلطان العرفاء المناخرین مرحوم آقا میرزا محمد رضا قمشاه ای :

در بی‌خبری ای شیخ من مرتبه‌ها پیشم
 تویی خبر از غیری ، من بی‌خبر از خویشم
 حتی این فرشتگان که بعالم تهیم موصومند ، در موطن ذات الهی و غیب المصون
 راهی ندارند و لامجاله عشق همه موجودات و ماهیات تا مرتبه ذات بفعلیت تامه خود
 رسیده و در مرتبه ذات کسی جز حقیقت حق نیست تا در آن مرتبه عشق بورزد و عشق و
 عاشق و معشوق بنحو اتحاد مصداقی در ذات حق تعالی یکی می‌باشد و موجودات امکانیه
 از حیث شدت و ضعف وجودی برخی عاشق برخی دیگرند و بهمین گونه ادامه دارد تا به
 حضرت احدیت مطلقه منتهی شوند.